

استعاره‌ای برای عصر ما

تکنولوژی‌رن، تکنولوژیِ اطلاعات و ادبیات

یان شرشتاد

ترجمه: محمد ربوبی

بازنگری: غلامحسین نظری

تکنولوژی هر عصر غالباً مشخصات نوعی امپراتوری را دارد. این امپراتوری نامرئی است، ولی تأثیر و حتا گاه سلطه آن بر زندگی ما - بی آنکه متوجه آن باشیم - قطعی است. ما نویسندگان که به سنت‌های بشردوستانه وفاداریم و تا آنجا که ممکن است از حیظه‌های علمی می‌گریزیم، باید بپذیریم که تکنولوژی، بالقوه، از قدرت عظیمی برخوردار است.

پذیرفتن کافی نیست. هنگامی که جنبه‌های مشکوک و قابل تأمل تکنولوژی آشکار می‌شود، نویسنده باید شهامت داشته باشد و با تکیه بر مبانی بشردوستانه انتقاد و اعتراض کند. و هنگامی که نویسنده‌ای اعتراض می‌کند اعتراض همیشه شکل کاملاً مشخصی دارد: داستان دیگری نوشتن، به اصطلاح ضد داستان نوشتن.

علم، ما را در اساسی‌ترین میانی تحت تأثیر قرار می‌دهد، زیرا طرز تفکر ما را تعیین می‌کند. هنگامی که دانشمندی چون کپرنیک ایده علمی جدیدی ارائه می‌دهد به مرور زمان انقلابی کپرنیکی در فرهنگ رخ می‌دهد. و هنگامی که طرز تفکر عوض می‌شود زبان و شیوه نگارش نیز دگرگون می‌شود. مدلهای علمی قرن نوزدهم و بیستم، مهم‌ترین استراتژی‌های ادبی را تحت تأثیر قرار دادند. علم جدید به شکل تکنیک مشخصی تجلی می‌یابد و تکنیک با رسوخ در عرصه‌های ادبی، نه تنها محتوا بلکه فرم ادبیات را تغییر می‌دهد. مشاهده این امر که چگونه راه‌آهن، الکتریسته، تلفن، هواپیما، عکس برداری با اشعه ایکس و فیلم‌های صامت بر پیشروان ادبیات مدرن همچون مارسل پروست، جیمز جویس و جان دوس پاسوس تأثیر نهاده‌اند دشوار نیست. مدلهای علمی، کاتالیزاتورهای اندیشه‌های ادبی می‌شوند. یک نمونه: لاورنس دادل در اثرش به نام Quartett Alexandra در دهه پنجاه قرن بیستم کوشید تئوری نسبیت را در چهار جلد بنویسد؛ سه جلد در مورد فضا و مکان و یک جلدش در مورد زمان.

در آستانه هزاره جدید، مایل‌ام دو تکنولوژی را مطرح کنم که در آینده اهمیت بسیار زیادی کسب خواهند کرد. هر دو به شکل جینی قبلاً وجود داشته‌اند ولی در دهه هفتاد با چنان شتابی تکامل یافته‌اند که هیچ کس انتظارش را نداشت. منظوم تکنولوژی میکروبیولوژی و تکنولوژی دیجیتال است و من با بی‌صبوری مترصدم که چه طرز تفکری و یا دقیق‌تر بگویم، کدام جهان‌بینی و چه تصویری از انسان در این تکنولوژی نهفته است. چه چیزهایی نویسنده را شیفته خود می‌کنند

و چه چیزهایی قابل تأمل توانند بود؟

قاعدتاً، میان تکنولوژی مسلط بر یک عصر و استعاره اساسی آن عصر رابطه‌ای وجود دارد. منظوم از استعاره اساسی، آن استعاره است که دقایق برجسته یک عصر فرهنگی را در خود متمرکز دارد. در عهد عتیق، «باقت» چنین استعاره‌ای بود. بی‌سبب نیست که واژه انگلیسی «Text» از فعل «تتین و بافتن» مشتق می‌شود. در آغاز عصر مدرن، «شهر» چنین استعاره‌ای شد. امروز در اثر تکنولوژی دیجیتال می‌توان گفت استعاره عمده شبکه (Net) است. شاید واژه شبکه در قرن بیستم و یکم همان نقش مهمی را ایفا کند که واژه اتم در قرن بیستم.

در مورد این دو تکنولوژی که نام بردیم، می‌توان از شبکه کروموزوم‌ها و شبکه اطلاعات سخن گفت. این دو شبکه، ابزاری هستند برای کشف شناخت تازه‌ای از انسان و جهان. اما اگر از منظر دیگری بنگریم، همین شبکه‌ها ممکن است مانند برده‌ای و یا عینکی جلوی چشم‌های ما را بگیرند و موقعی که در جستجوی

شناخت‌نوینی هستیم، تعیین کنند که چه و چگونه باید ببینیم.

تکنولوژی دیجیتال، Bit ۰ و Bit ۱ را به شکل شبکه‌های جهان‌شمول به هم می‌تند و فضایی مجازی به وجود می‌آورد که در اصطلاح Cyberspace نامیده می‌شود. تکنولوژی ژن، از جفت جفت مولکول‌های اساسی بیوشیمیایی یک شبکه بیولوژیک می‌تند که همان واحد اساسی وراثت انسان است. از این دو تکنولوژی یکی می‌خواهد جهان‌نوینی بیافریند و دیگری انسان نوینی.

این روند، با ساحت ادبیات هم‌عنان است؛ زیرا تخیل نیز دست‌اندرکار تئیدن شبکه‌ای است به کمک واژه‌ها. یعنی تئیدن داستان‌هایی که تفاهم انسان و جهان را فراچنگ آورند. به عقیده من، شبکه تکنولوژی ژن بسیار تنگ‌میدان و شبکه تکنولوژی اطلاعات بسیار فراخ است. ادبیات، نویسنده، با حذف جنبه‌های اغراق‌آمیز این دو تکنولوژی می‌تواند شبکه‌ای متناسب و متعادل به وجود آورد، شبکه‌ای که دست‌کم قابل اطمینان است.

تکنولوژی ژن

منظور من از تکنولوژی ژن، آن تکنیکی است که به ما امکان می‌دهد ژن را از ارگانسیم‌های مختلف جدا کنیم، در آن دست ببریم و آن‌ها را تکثیر و تلفیق کنیم. یکی از بلندپروازانه‌ترین برنامه‌های عصر ما پروژه Genome Project Human است. هدف این پروژه، آن ۳ میلیارد واحد حیاتی است که ظاهر مولکول‌های اساسی انسان (DNA) و یا ژن‌ها را تشکیل می‌دهند. به زبانی دیگر، هدف این برنامه کشف خشت‌های اولیه و تعیین سلسله مراتب و ترتیب و توالی این خشت‌ها (گنوم‌ها) در ساختار وراثت انسان است. گفته می‌شود در ظرف همین چند سال آینده ۸۰۰۰۰۰ ژن مجزا شناسایی خواهند شد.

در حالی که مهندسان ژن، اصطلاحاتی چون «حروف»، «لغات» و «گرامر» را با گشاده دستی به کار می‌برند، این موضوع عرصه بسیار جذابی برای نویسنده است. ظاهراً مجموعه ژنتیک مانند زبان نوشتاری است که فقط از چهار حرف تشکیل می‌شود: A.C.G.T. سپس با این الفبای DNA، کلماتی از سه حرف ساخته می‌شود (سه حرفی که کلید رمزنگاری است). و سرانجام اگر واژه‌ها درست هجی شوند، به کمک یک میلیارد حرف، داستان انسان نوشته خواهد شد.

جستجوی ترتیب و توالی درست و صحیح، کنج‌کاو می‌ماند. این جستجو مرا به یاد مشکلاتی که در حین نوشتن با آن‌ها روبه‌رو می‌شوم، می‌اندازد. در حالی که بیولوژی با ژن‌ها عمل می‌کند، من به عنوان نویسنده با داستان‌های کوتاه عمل می‌کنم. من به نحوی در جستجوی داستان‌هایی هستم که حاوی دستگاه وراثت انسان است، و به هیچ وجه چگونگی ردیف کردن این داستان‌ها برایم یکسان نیست. در حالی که یک سری از آن‌ها را خواننده بی‌معنا می‌یابد، ممکن است سری دیگری را واقعاً عمیقاً تکان‌دهنده دریابد، آنچه که یونانی‌ها «تزکیه و یا پاکسازی نفس» (Katharsis) نامیده‌اند.

از سوی دیگر من بی‌اندازه نگرانم. تکنولوژی ژن نیز، مانند هر علم دیگری، داستانی را از انسان تعریف می‌کند، ولی این داستان بس محدود است. اساس این تکنولوژی بر تقلیل یا فروکاست (Reduktion) استوار است. اعتقاد بر این است که می‌شود انسان را به واحدهای بسیار کوچک تجزیه کرد. آرزوی ورود به ساحت دستکاری ژن‌ها، حاوی این نکته است که ما انسان‌ها چیزی جز ماشین‌های ارگانیکی نیستیم که با این تکنولوژی جدید می‌شود تعمیرش کرد. گویی نسخه‌ای برای انسان در دست است. و هر گاه پیش‌تر روییم به اصطلاحی برخورد می‌کنیم همچون «بهداشت نژادی» و آینده‌ای محتمل که می‌توان کودکانی با ژن‌هایی که آنطور که دل‌مان می‌خواهد آفرید. خلاصه کنیم، رویای آفریدن انسان کامل. و این رویا، رویایی است که در سالیان گذشته درباره‌اش چه چیزهایی که نشنیده‌ایم، رویایی که کابوس میلیون‌ها انسان شده است.

تکنولوژی ژن، امروز مدعی است که علل ژنتیک حدود چهارهزار بیماری

کشف شده است، اما تاکنون حتی یک انسان بیمار بر مبنای این علم درمان نشده است. این امر نشان می‌دهد که پاسخ دادن به این مسایل بغرنج‌تر از آنند که در ابتدای امر تصور می‌شد؛ یعنی، فعل و انفعالات ظریف‌تر از آنند که بشود آن‌ها را برنامه‌ریزی کرد. ژن‌ها به تنهایی و مجزا از یکدیگر عمل نمی‌کنند. ژن‌ها نیز در چهارچوب مجموعه ارگانیک باید در نظر گرفته شوند که این نیز محیط اجتماعی و زیستی را در برمی‌گیرد. بیش از ۹۸٪ ژن‌های انسان در میمون (شمپانزه) نیز وجود دارند. به دیگر سخن: ما با مجزا کردن ژن‌ها از یکدیگر برای این سؤال که چه چیزی انسان را می‌سازد پاسخی نخواهیم یافت و دوباره از خود می‌پرسیم که انسان چیست؟

تکنولوژی ژن نه فقط داستان تلخیص شده‌ای را تعریف می‌کند بلکه جبر و قطعیت را نیز بر آن می‌افزاید. ژنتیک بر مبنای این تفکر استوار است که هر ارگانسیم عبارت است از محتوای ژنتیک آن، یعنی مجموعه‌ای از ژن‌ها. ما اگر معتقدیم که ژن‌ها سرنوشت انسان را تعیین می‌کنند، در این صورت معتقدیم که می‌توانیم با دستکاری در ژن‌ها، در سرنوشت خود نیز دستکاری کنیم. این امر نشان می‌دهد که از علم و دانش تا دین و مذهب فاصله دوری نیست. در پس پژوهش‌های وراثت آرزوهای کیمیگری در مورد زندگی ابدی کمن کرده است. ادبیات با شبکه دیگری عمل می‌کند، شبکه‌ای که تار و پود فراخ‌تری دارد. هنگامی که نویسنده دسته‌ای از کلمات و یا چند داستان را به ترتیب خاصی عرضه می‌کند، او نیز مایل است که کارش کلید اساسی‌ترین مشکلات بشریت باشد؛ ولی در حالی که ژنتیک داستانی تعریف می‌کند که انسان را تلخیص و ساده می‌کند، نویسنده داستانی از بغرنجی و دهلیزهای تو در تو و غیرقابل نفوذ انسان ارائه می‌دهد. انسان نه از موقعیت اجتماعی تنها به وجود می‌آید و نه از مصالح ژنتیک‌اش. داستان‌های خوب نشان می‌دهند که انسان اساساً عرصه مرموز و ناشناخته‌ای است، نشان می‌دهند که انسان هنوز هم امکانات غیرقابل تصویری دارد. و در این نگرش، شناخت توانایی‌های انسان نهفته است که هیچ معلوم و مشخص نیست - شاید شکنندگی و ضعف‌های ما ماهیت وجودی و حتی احتمالاً نشانه اصالت ما است.

نویسنده هم‌چنین با واژه‌ها، با داستان‌ها، نشان می‌دهد که می‌توان از این طریق با فانیسم (تقدیرگرایی) بیولوژیک مقابله کرد، از جمله به کمک اراده، به کمک تخیل، به کمک امیدواری و ایمان. نمی‌توان پیش‌بینی کرد که انسان، هر قدر هم ژن‌هایش را تجزیه و تحلیل کنیم، چه خواهد کرد. یک متن ادبی موفق که در آن واژه‌ها مانند ارگانسیم عمل می‌کنند و کلیتی از امور و اتفاقات پیوسته و مرتبط به هم را به حرکت درمی‌آورند، نشان می‌دهد که انسان در ماهیت خود غیرقابل پیش‌بینی است.

ژنتیک می‌گوید که انسان ماشینی است بیولوژیکی و فقط همین. در این مورد که چه چیز ما را انسان می‌سازد حرفی برای گفتن ندارد. صلاحیت و امکانات ادبیات داستانی در همین جا است. تکنولوژی ژن، دست‌اندرکار آن است که انسان را تکه‌پاره کرده، بند از بندش جدا کند. نویسنده باید آن‌ها را به هم وصل کند. اسطوره‌های کهن از قهرمان‌هایی تعریف می‌کنند که کشته شده‌اند، تکه پاره شده‌اند و هر تکه بدنشان به گوشه‌ای پرتاب شده است. در این اسطوره‌ها، غالباً زن است که به راه می‌افتد، قطعات را جستجو می‌کند و آن‌ها را دوباره به هم وصل می‌کند و زندگی تازه‌ای به آن می‌بخشد. مهندسان ژنتیک می‌خواهند با سلول‌ها هنرنمایی کنند، ولی اینان قادر نیستند حیات نوینی بیافرینند. آفرینش، مشغله و کار ادبیات است.

تکنولوژی اطلاعات

اساس و بنیان صنعت دیجیتال نیز مانند میکروبیولوژی بر این مبنا قرار دارد که در اجزای کوچک (Bits) دستکاری کنیم. علی‌رغم تکامل کامپیوتر، پرنسپ

هیچ کس - حتا ده سال پیش - نمی‌توانست آنچه راه که امروز اینترنت می‌نامیم، پیش‌بینی کند، این که میلیون‌ها کامپیوتر در یک شبکه جهانی به هم متصل شوند. در نوروز ۱۶ میلیون نفر که سن‌شان بالاتر از ۱۰ سال است به اینترنت یعنی به بخش عمده آن WWW (The World wide web) دسترسی دارند.

من به عنوان نویسنده، در آنچه، که «جامعه اطلاعاتی» نامیده می‌شود، عناصر بسیار مثبتی می‌بینم. در عصر ما که توده‌های وسیعی باهم در ارتباطند، واژه کالایی شده است که با سابق تفاوت دارد. واژه‌ها تقریباً مثل ماده خام‌اند؛ مانند آهن، چوب، سنگ. اعتبار و اهمیت نویسنده به مراتب بیش از گذشته است. بمباران روزانه با اطلاعات، با خرده‌دانستی‌ها، به من این امکان را می‌دهد تا متونی بنویسم که وسعت و تراکم اجزا در آن‌ها بیش از گذشته است - نه فقط به خاطر خودِ فاکت‌ها بلکه به عنوان ابزار موثر ادبی. از آنجا که اطلاعات عامل مهم تولید ارزش در جامعه شده است، برای کتاب می‌توان آینده درخشانی را تأمین شده دانست. افکار، ایده‌ها و داستان‌هایی که در کتاب‌های ادبی می‌توان جای داد، ناگهان، به معنای واقعی کلمه، ارزش طلا به خود می‌گیرند.

یکی دیگر از جلوه‌های پربار شبکه در سیستم Hypertext آن است که میدان وسیعی است که همه متن‌ها را به یکدیگر متصل و مربوط می‌سازد. هر متن در سطوح مختلف و به ترتیب‌های گوناگون با دیگر متون ارتباط دارد. شبکه به ما امکان می‌دهد که متن‌ها را قطعه‌قطعه کنیم و با قطعات کاملاً مختلف متن تازه‌ای بسازیم. حتا ندای‌های پراکنده، بسیار ظریف و بی‌پایان مارسل پروست، در مقایسه با امکاناتی که شبکه در اختیار ما می‌گذارد، جلوه چندان ندارد. شبکه به ما نشان می‌دهد که رابطه‌اشیاء با یکدیگر گاه مهم‌تر از خود اشیاء است، این امکانات به نویسنده می‌آموزند که متن‌های تازه‌ای بیافریند.

در داستانی که تکنولوژی IT تعریف می‌کند، گویا انسان موجودی است که نیاز فراوانی به اطلاعات دارد. قبل از همه چیز حیوانی است که دایماً در جستجوی دانستی‌ها است، موجودی است که نیاز بی‌پایانی به مراد و اطلاعات دارد. ایراد من به این تکنولوژی عدم توجه آن به مقوله نسبیست است. این تکنولوژی ما را در اطلاعات غرق می‌کند، بی‌اینکه تناسب و تمایزی در کار باشد. در WWW همه چیز یک‌دست و در کنار یکدیگر قرار دارد.

ساختار این تکنولوژی - که مانند همه ساختارهای نظامی‌گری خود را خدشه‌ناپذیر می‌پندارد - این عیب را دارد که در آن مقام و موضعی مرکزی وجود ندارد. همه اطلاعات مهم ولی یکسان‌اند. مطالب پیش‌یا افتاده و اطلاعات اساسی در کنار هم قرار دارند. گه‌گاهی آدم چنین تصور می‌کند که در درون حصار می‌ملو از مطالب پیش‌یا افتاده زندانی شده است. غیر ممکن به نظر می‌رسد که بین راست و دروغ، بین رویدادهای مهم و شایعات تمایزی قابل شد. مثل "is out there" در "The truth" در سریال تلویزیونی Xfiles. اما موقعی که تو به درستی نمی‌دانی آیا در «توبان آینده» هستی و یا در درون سیستم فاضلاب می‌ملو از شایعات و دروغ‌پراکنی‌ها گیر کرده‌ای، یافتن حقیقت بسیار مشکل است. ما در عصری به سر می‌بریم که وفور دانستی‌ها شکل تازه‌ای از نادانی شده است.

شبکه‌ای که ما با آن رویه‌رو ایم، تار و پود گل و گشادی دارد. این شبکه، همه چیز را در خود فرا می‌گیرد و در عین حال هیچ چیز را حفظ نمی‌کند. تحمل پولوالیسم هم حد و حصری دارد. چه چیز گه است و چه چیز طلاست؟ اگر ندانی که ژنتیک بازتاب می‌دهد با دیکتاتوری جبر و قطعیت (Determinisme) قابل مقایسه باشد، در این صورت تکنولوژی اطلاعات جهانی آثارشستی است که به هیچ چیز پای‌بند نیست. من وارد شبکه می‌شوم تا یک تصویر خیالی را جستجو کنم - مثلاً Darth Vader از سری «جنگ ستارگان» را می‌جویم و ۲۸۰۹۰ تصویر می‌یابم. من نویسنده چینی، Lu Xun را جستجو می‌کنم و ۱۰۴۶ نام مشابه می‌یابم.

من به عنوان نویسنده ادبیات داستانی می‌توانم، در تقابل با چنین جهانی، یک شبکه متشکل از داستان‌ها طراحی کنم. من این کار را با برقراری سیستم سلسله مراتب (هیرارشی) انجام می‌دهم. چون فضای کتاب محدود است، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم می‌گویم که چه چیزهای مشخصی بر سایر چیزها تقدم دارند. انسان امروز با کلاف سردرگمی در کلنجار است، هم از نظر اخلاقی و هم از نظر وجودی، مشکل اساسی در اینجا است که نمی‌شود هم‌زمان هم در سطح پیشروی کرد و هم در عمق وارد شد. نمی‌شود از همه چیز، از همه دانستی‌ها و از همه سرگذشت‌ها، مطلع شد و نمی‌شود در همه دانش‌ها موشکافی کرد و تبحر یافت. صرف‌نظر از تأمین نیازمندی‌های اولیه، وظیفه ما این است که انتخاب کنیم که خواهان چه چیزهایی هستیم و در آن چیزها به موشکافی بپردازیم.

برای انسان در گذر به هزاره جدید دورانداختن دشوارتر از جمع‌آوری است. من به عنوان نویسنده چنین می‌کنم: من برای خوانندگانم خیلی چیزها را به دور می‌ریزم. نشان می‌دهم چه چیزی اشغال است و چه چیزی بارز است و قابل نگهداری است؛ در حالی که اینترنت عملاً شبکه‌ی معشوشی است و خودسرانه تصویر گمراه‌کننده‌ای سرهم‌بندی می‌کند، نویسنده از رشته‌ها و موضوعات بس متنوع، تصویر کاملاً مشخصی ارائه می‌دهد.

کتاب، رمان، نیز هم چون «جستجوگر» در شبکه اینترنت است. مانند Vista، Yahoo، Alta. مکانی است که انسان وارد آن می‌شود تا درباره اطلاعات اطلاعاتی به دست آورد. اما رمان برخلاف جستجوگر اتوماتیک با سیستمی از سلسله مراتب (هیرارشی) عمل می‌کند. مؤلف ارزش‌گذاری کرده، در مورد ارزش‌ها موضع‌گیری می‌کند. در کتاب خواننده با مجموعه‌ای از اطلاعات که به دقت انتخاب شده‌اند رو به‌رو است، با جهانی که بین سطرها عیان می‌شود.

من معتقدم این استراتژی درست است، زیرا در آینده آنچه عطش ما را سیراب خواهد کرد، قطعاً اطلاعات نخواهد بود، بلکه موشکافی و دقت در مطالب است و نویسنده با خلق داستانی که کیفیت نادر اخلاقی و زیباشناسانه داشته باشد می‌تواند دقت خواننده را جلب کند و اشتیاقی‌ها را برانگیزد.

قدرت کتاب در این است که مکانی یا زمینه‌ای باشد تا مؤلف بتواند اطلاعات را تفسیر کند و میان آن‌ها چنان رابطه‌ای برقرار کند که به دانش بدل شود و در بهترین حالت به شناخت بیانجامد. ادبیات داستانی به منظور اطلاع از فاکت‌ها خواننده نمی‌شود، بلکه برای درک معنا خوانده می‌شود. کتاب، عرضه‌کننده معنا است، عرضه‌کننده مرادها است به زبانی ساده، کتاب، تعبیر عالم هستی است. ادبیات داستانی - به شکل کتاب به مفهوم اصلی‌اش - یک نرم‌افزار است و یا رادیکال‌تر گفته شود: رمان عالی‌ترین نرم‌افزار عصر ما است.

من به عنوان یک رمان‌نویس معتقدم داستان، شبکه‌ای از داستان‌ها، شناختی از انسان به دست می‌دهد که به شیوه دیگری نمی‌توان به آن دست یافت. من در مقابله با شبکه ساخته شده از ژن‌ها به وسیله میکروبیولوژی و شبکه مصنوعی اطلاعات به وسیله تکنولوژی کامپیوتر - که یکی تنگ و دیگری فراخ است - شبکه خودم را از داستان‌هایی که معمای انسان را معتبر و محفوظ می‌دارد، ارائه می‌دهم و ادعا می‌کنم که برخی دانستی‌ها مهم‌تر از دیگر دانستی‌ها هستند.

میکروبیولوژی، در ما خیال خام انسان نو مصنوعی و برنامه‌ریزی شده را پدید آورده است. ارتباطات کامپیوتری، جهانی تصنعی با بافتی از تخلیلات غیرواقعی پدیدآورده است که امروزه بسیاری آن را با جهان واقعی عوضی می‌گیرند. موقعی که واقعیت غیرواقعی می‌شود، متناقضاً، وظیفه غیرواقعیت - تخیل - این می‌شود که انسان را به خود آورد و به جهان بازگرداند. ■